

نمی توانم نفس بکشم

مجید نفیسی

به یاد اریک گارنر

“نمی توانم نفس بکشم!

نمی توانم نفس بکشم!”

چه کلام دردناکی!

نخستین بار آنرا

از زبان خود شنیدم

سراسیمه از خواب پریدم

و به سوی خوابگاه پدر دویدم.

او سرم را

بر سینه اش گذاشت

گونه ام را نوازش کرد

و گفت: “مجید!

آرام باش

آرام باش.”

امروز آن کلام را

از زبان مرد سیاهپوستی

در یوتوب می شنوم

که در بندِ افسری سفیدپوست

دارد خفه می شود.

هیچ کس سر او را
بر سینه ی خود نمی گذارد
گونه اش را نوازش نمی کند
و نمی گوید: "اریک!
آرام باش
آرام باش."
صدها سال بردگی
صدها سال قساوت
بر گلوی مرد سیاهپوست فشار می آورد
و نمی گذارد که آمریکای سفید
صدای او را بشنود:
"نمی توانم نفس بکشم!
نمی توانم نفس بکشم!"